

# عهد و گفتگو

## COVENANT & CONVERSATION



درس های پیرامون راهبری  
ریای لرد جاناتان ساکس



با سپاسگزاری از بنیاد خیریه موريس ول برای حمایت ساختنمندانه از عهد و گفتگو

### تفسیر هفتگی تورات

#### اعتماد به نفس: شلخ لcha 5781

#### Confidence: Shelach Lecha 5781

شاید این تنها مورد شکست بزرگ رهبری جمعی در تورات باشد. ده تن از جاسوسان [تجسس گران] که موسی آنها را برای تجسس سرزمین فرستاده بود، با گزارشی برگشتند که برای تخریب روحیه قوم تنظیم شده بود.

"به سرزمینی که ما را فرستادی، رفتیم. آنجا شیر و عسل روان بود و محصول آنجا چنین است. اما مردمی که آنجا زندگی می کنند، نیرومند هستند و شهرهایشان بسیار بزرگ و حصار کشیده... سرزمینی که برای تجسس از آن عبور کردیم، جایی است که ساکنانش را می بلعد و تمام مردمی که آنجا دیدیم قدهای غول آسا دارند... ما خود را در برابر آنها شبیه ملخ ها دیدیم و آنها نیز ما را چنین دیدند. (اعداد ۲۷-۳۳:۱۳)

این حرف نادرستی بود و آنها حتما اینرا می دانستند. آنها پس از چندین ضربت که مصر را به زانو درآورد، از سرزمینی خارج شده بودند که بزرگترین امپراتوری دنیای باستان بود. آنها از سد برنگذشتنی دریای سرخ گذشته بودند. آنها با عمالق، قومی زورآور و جنگجو، نبرد کرده بودند. آنها همراه افراد قوم خود هنگام عبور از دریا این سرود را خوانده بودند:

ملت ها شنیدند و به خود لرزیدند؛

رعشه وحشت بر ساکنان فلسطین افتاد

اینک سران ادوم به هراس افتاده اند

همه ساکنان کنعان از ترس فروریخته اند (خروج ۱۴-۱۵:۱۵)

باید می دانستند که مردم سرزمین از آنها وحشت داشتند و نه برعکس آن. چنان که رحاب به جاسوسانی که چهل سال بعد توسط یهوشوع فرستاده شدند، گفت:

م ی دانم که خداوند سرزمین را به شما داده است و وحشت از شما بر ما حاکم شده و تمام ساکنان سرزمین در برابر شما فروریخته اند. زیرا شنیده ایم که وقتی از مصر خارج شدید، خداوند آب های دریای سرخ را در برابر شما خشک کرد و بر سر دو شاه اموری سیحون و عوج در آن سوی رود اردن چه آوردید و چگونه آنها را نابود کردید. و ما چون این خبرها را شنیدیم، قلبمان ذوب شد و هیچ روحیه ای برای مردان ما باقی نماند، زیرا خداوند، خدای شما، خدای آسمان های بالای سر و زمین زیر پا است. (یهوشوع ۹-۱۱:۲)

تنها یهوشوع و کالب در میان دوازده قبیله از خود رهبری نشان دادند. آنها به مردم گفتند که تسخیر سرزمین به خوبی انجام شد، زیرا خدا با آنها بود. مردم گوش نکردند. اما آن دو رهبر پاداش خود را گرفتند. از نسل آنها فقط آن دو نفر آنقدر زیستند تا وارد سرزمین شدند. از آن فراتر: بیان متکی به

ایمان مقاوم و تن ندادن آنها به ترس، در زمان حاضر نیز مانند سی و سه قرن پیش همچنان می درخشد. آنها قهرمانان جاودانی ایمان هستند.

یکی از اساسی ترین وظایف یک رهبر، از رییس جمهور تا والدین، این است که به افراد احساس اعتماد بدهند: اعتماد به خود، به گروه خود، و به رسالت خود. یک رهبر باید به مردمی که آنها را رهبری می کند ایمان داشته باشد و آن ایمان را به آنها انتقال دهد. رزابت موس کانتز، از مدرسه تجارت هاروارد در کتاب خود به نام "اعتماد" می نویسد: "رهبری درباره شخص رهبر نیست، بلکه درباره این است که چگونه رهبر، اعتماد به نفس را در دیگران بیدار می کند." <sup>1</sup> کلمه Confidence یا اعتماد در لاتین به معنای "با هم ایمان داشتن" است.

حقیقت این است که به همان اندازه، قاعده برچسب زدن به خود [نبوت در مورد خود] در زندگی فرد نیز صادق است. کسانی که می گویند: "ما نمی توانیم این کار را بکنیم" درست می گویند و نمی توانند؛ همان گونه که کسانی که می گویند "ما می توانیم این کار را بکنیم" درست می گویند و می توانند. اگر اعتماد به نفس نداشته باشید، شکست می خورید. اگر اعتماد به نفس محکم و موجه بر اساس آمادگی و سخت کوشی داشته باشید، پیروز می شوید. نه همیشه، اما اغلب موارد، بر تعلل ها و شکست ها غلبه می کنید. همان گونه که هنگام مطالعه پاراشای بشالخ دیدیم، داستان داستان افراشته موسی در جریان جنگ با عمالق همین را می گوید. وقتی که بنی اسرائیل به بالا نگاه می کردند برنده می شدند. وقتی به پایین می نگریدند، می باختند.

به این دلیل است که تعریف منفی یهودی بودن که در دوران مدرن بسیار رایج شده، بسیار گمراه کننده است؛ تعریفی منفی که می گوید یهودیان منفور هستند، اسرائیل ملتی منزوی شده است و یهودی ماندن فقط برای آن است که به هیتلر افتخار موفقیت پس از مرگش را ندهیم. به همین دلیل

---

<sup>1</sup> Rosabeth Moss Kanter, *Confidence*, Random House, 2005, 325.

از هر دو یهودی که با چنین دیدگاهی بزرگ شده اند، یک نفر با غیر یهودی ازدواج کرده، از سیر و سلوک یهودی بودن، دست کشیده است.<sup>2</sup>

دیوید کاندس، تاریخ نگار اقتصاد در هاروارد در کتاب خود به نام *The Wealth and Poverty of Nations* یا "ثروت و فقر ملت ها" به این پرسش می پردازد که چرا برخی کشورها در پیشرفت اقتصادی شکست می خورند، در حالی که برخی دیگر به خوبی موفق می شوند. او پس از ۵۰۰ صفحه بررسی دقیق، به این نتیجه می رسد:

در دنیای ما مثبت نگران پیروز می شوند، نه چون همیشه درست فکر می کنند، بلکه چون همیشه مثبت فکر می کنند. آنها حتی وقتی اشتباه می کنند، مثبت نگر هستند و این راه موفقیت، اصلاح، بهبود و پیروزی است. مثبت نگری همراه با آموزش و بصیرت، نتیجه بخش است. بدبینی فقط می تواند به آدم تسکین بدهد که حرف درست را می زند.<sup>3</sup>

من واژه امید را به خوشبینی ترجیح می دهم. خوشبینی یعنی باور به این که امور بهتر می شوند؛ امید یعنی باور به این که ما با هم می توانیم امور را بهترسازیم. هیچ یهودی که تاریخ یهود را بدانند، نمیتواند خوشبین باشد. اما هیچ یهودی که شایسته این نام باشد، امید خود را از دست نمی دهد. بدبین ترین انبیاء از عاموس یا یرمیا همچنان صدای امید باقی ماندند. جاسوسان با تسلیم پیشاپیش به شکست هم به عنوان رهبر شکست خوردند، هم به عنوان یهودی. یهودی بودن یعنی عامل امید بودن.

برجسته ترین مفسر رویداد جاسوسان، لباویچ ربه ربای منخم مندل شنیرسون بود. او پرسش آشکاری را به میان آورد. تورات تاکید دارد که جاسوسان همگی رهبر، بزرگ زاده و رئیس قبیله بودند. آنها می

---

<sup>2</sup> *National Jewish Population Survey 1990: A Portrait of Jewish Americans*, Pew Research Center, October 1, 2013.

<sup>3</sup> David Landes, *The Wealth and Poverty of Nations*, London, Little, Brown, 1998, 524.

دانستند که خدا با آنها بود و به کمک او هیچ کاری نبود که از آنها برنیاید. می دانستند که خدا به آنها قول سرزمینی که نتوانند واردش بشوند را نداده بود. پس چرا با گزارشی منفی بازگشتند؟

پاسخ او دیدگاه رایج نسبت به جاسوسان را بر هم می زند. او می گفت که آنها از شکست نمی ترسیدند. آنها از پیروزی می ترسیدند. حرفی که به مردم گفتند، یک چیز بود، ولی دلیل گفتن آن به کلی متفاوت بود.

اینک وضعیت آنها در بیابان چه بود؟ آنها در مجاورت نزدیک و مداوم با خدا می زیستند. آنها از صخره آب می نوشیدند. مان از آسمان دریافت می کردند. آنها در سایه ابرهای جلال الهی بودند. در طول راه معجزه ها آنها را همراهی می کردند. وضعیت آنها در سرزمین چه می شد؟ می بایست بجنگند، زمین را شخم بزنند، محصول درو کنند، سپاه و اقتصاد و نظام بهزیستی تشکیل دهند و اداره کنند. باید همه کارهای ملت های دیگر را انجام دهند: در دنیای واقعی و تجربی زیست کنند. رابطه آنها با خدا چگونه می شد؟ بله خدا همچنان حاضر بود: در بارانی که محصول را می رویاند، در برکت های زمین و شهر و در معبد اورشلیم که قرار بود سه بار در سال زیارت کنند؛ اما مانند دوران بیابان، خدا دیگر دیدنی، نزدیک و معجزه گر نخواهد بود. این چیزی بود که جاسوسان از آن هراس داشتند. آنها از موفقیت می ترسیدند، نه از شکست.

ربه می گفت که این یک گناه شریف بود، اما همچنان گناه بود. او می گفت که خدا می خواهد ما در دنیای واقعی ملت ها، اقتصادها و ارتش ها زندگی کنیم. به قول او خدا می خواهد که ما "برای او سکونتگاهی در دنیای زمینی بسازیم". او می خواهد که ما شخینا یا جلال الهی را به زندگی روزمره فرابخوانیم. آسان است که خدا را در انزوای کامل بیابیم و از مسئولیت بگریزیم. دشورا است که خدا را در اداره، در مزرعه و کشتار و کارخانه و امور مالی بیابیم. اما ما به همین چالش دشوار است که فراخوانده شده ایم: تا فضایی بیافرینیم که خدا در میانه دنیای فیزیکی که آفرید و هفت بار گفت که "نیکو است" ساکن شود. این چیزی است که هفت جاسوس نتوانستند بفهمند و شکستی روحانی خوردند که کل یک نسل را محکوم به چهل سال سرگردانی در بیابان کرد.

سخنان ربه امروز برای ما حتی بیش از زمانی که او آنها را بیان کرد، صادق هستند. این سخنان بیانیه ای ژرف پیرامون وظیفه یهودیان است. همچنین بیان ظریف مفهومی هستند که تازه اخیراً وارد روانشناسی شده است: ترس از موفقیت.<sup>4</sup> ما همگی با ترس از شکست آشنا هستیم. این احساسی است که بسیاری از ما را از ریسک کردن بازداشته، وامی دارد که در محدوده آسایش خود باقی بمانیم.

اما ترس از موفقیت، کمتر از ترس از شکست، واقعیت ندارد. ما می خواهیم که موفق شویم: به خود و دیگران همین را می گوئیم. اما اغلب ناخودآگاه می ترسیم از آنچه موفقیت ممکن است برای ما به همراه بیاورد: مسئولیت های جدید، انتظارات دیگران که برآوردن آنها را دشوار بدانیم، و غیره. پس در تبدیل شدن به آنچه برای ما ممکن می شد اگر کسی به ما ایمان به خود را القا می کرد، شکست می خوریم.

هر دو پادزهر ترس از شکست و موفقیت در بخش پایانی پاراشا آمده: دستور *tzitzit* (اعداد ۳۸-۱۵:۴۱). به ما فرمان داده شده که گره های آویزانی با یک رشته آبی رنگ در لباس خود قرار دهیم. آبی، رنگ آسمان و عرش است. آبی رنگی است که هنگام نگرستن به بالا می بینیم (دستکم در اسرائیل؛ و در انگلستان اغلب، اگر ابری نباشد). وقتی می عمویم که به آسمان نگاه کنیم، بر ترس های خود چیره می شویم. رهبران با یاد دادن به مردم که به بالا بنگرند، در آنها اعتماد به نفس پدید می آورند. ما ملخ نیستیم، مگر آنکه خودمان را این گونه ببینیم.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی -  
آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

<sup>4</sup> Sometimes called the "Jonah complex" after the Prophet. See Abraham Maslow, *The Farther Reaches of Human Nature*, Harmondsworth, Penguin Books, 1977, 35-40.

## Persian Translation by Shirin D. Daghighian



[www.RabbiSacks.org](http://www.RabbiSacks.org)



@RabbiSacks

The Office of Rabbi Sacks, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • [info@rabbisacks.org](mailto:info@rabbisacks.org)

© Rabbi Sacks • All rights reserved • The Office of Rabbi Sacks is supported by The Covenant & Conversation Trust